

سر آغاز یزشن

کتایون مزداپور

در زیر، آوانویسی و ترجمه آغازنوشت^۱ و پایاننوشت^۱ دستور هوشنگ سیاوخش، ساکن شریف آباد یزد، در قرن نهم هجری (قرن پانزدهم میلادی)، بردستنویس وی از یسنا و زند آن می آید. دستور هوشنگ از خاندان موبدانی است که نام چند تن دیگر از آنان هم به مناسبت بازنویسی کتابهای اوستا و پهلوی و دادن پاسخ به پرسشهایی که زرتشتیان ساکن هند از موبدان ایرانی پرسیده‌اند، برجای است؛ از جمله کیخسرو سیاوخش شهریار، برادر او، و عموزاده آنها، شاپور جاماسپ شهریار^۲. این قطعه کوتاه، از لحاظ در برداشتن نام کاتبان دستنویسها از دیر باز جلب توجه کرده و از میان کسانی که

۱. colophon «پن نوشت»، به معنای هر دو واژه «آغازنوشت» و «پایاننوشت»، آخرین واژه‌ای بود که دوست و همکار عزیزم، شادروان دکتر حسین داوری آشتیانی آن را برای ما ساخت و متأسفانه عمر کوتاه او به دیدن صورت چاپ شده این واژه وفا نکرد؛ او را بهشت بهره باد!

2. Jamashedji Maneckji Unvala, (1940), *Collection of Colophons of Manuscripts Bearing on Zoroastrianism in Some Libraries of Europe*, Bombay: The Trustees of the Funds and Properties of the Parsi Punchayet, p. 1910.

نام آنها در این آغازنوشت آمده است، می‌دانیم که ماه‌وندادِ نرماهان به سال ۴۱۱ هجری قمری (۱۰۲۰ میلادی) و مهرآبانِ سفندیاد احتمالاً^۱ به سال ۶۷۹ هجری قمری (۱۲۸۰ میلادی) حیات داشته‌اند^۳. اما، بواسطهٔ ابهامی که در نگارش هست، مرز جمله‌ها را نمی‌شود بصراحت باز شناخت و در نتیجه، گاهی با جابجایی این مرزها می‌توان به استنباط معانی متفاوتی رسید. به همین دلیل و به نشانهٔ احتمالی بودن این مرزها؛ در این برگردان، در بخشی که به نام کاتبان دستنویسها یازمی‌گردد، به جای نقطه، نشانهٔ ستاره نهاده شد تا مگر راهگشای پژوهش بیشتر در این باره باشد.

آغازنوشتِ دستور هوشنگ بلندترین بُن‌نوشت^۱ بردستنویسهای اوستا و پهلوی است و آن را باید نمونهٔ نثرِ پهلوی در قرن نهم هجری دانست. دستنوشت دستور هوشنگ اینک شناخته نیست و به احتمال قوی از میان رفته است. اما این قطعه از روی رونویسهای آن و نیز با رجوع به بازسازی و ترجمهٔ شادروان هیربد بهمن‌جی نوشیروان‌جی دابار^۴ برگردان شده است. به نظر می‌رسد که ترجمهٔ آن، با همین حدّ از

3. E. W. West. (1974), «Pahlavi literature», in *Grundriss der iranischen Philologie*, Band II, Berlin: Walter de Gruyter, pp. 84–85.

Pahlavi yasna and Visperad. (1949), ed. Bamanji N. Dhabhar, Bombay: Trustees of the Parsi Panchayet Funds and Properties, pp. 6–8.

نیز: یسنا (جزوی از نامهٔ مینوی اوستا)، (۲۵۳۶)، (ج. ۱)، گزارش ابراهیم پورداود، دانشگاه تهران، ص ۲۰۲.

4. Ervad Bamanji Nusserwanji Dhabhar, (1923), *Descriptive Catalogue of Some Manuscripts Bearing on Zoroastrianism and Pertaining to the Different Collections*, Bombay: The Trustees of the Parsee Panchayet Funds and Properties, pp. 90–93; 114–118.

و نیز:

دستنویس د. ۹۰ (یسنا و ترجمهٔ پهلوی آن، بخش ۱)، (۱۳۵۵)، چاپ عکسی، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش. ۱۹، به کوشش دکتر ماهیارنوبی و دیگران، شیراز: مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه. در این دستنویس، این قطعه دو بار آمده است، یکی در صص ۸۲ و دیگری در صص ۱۳-۱۸، اختلافهای جزئی این دوگامی در یادداشتهای این مقاله یاد شده است. پایان‌نوشت این دستنویس، در بخش دوم آن، که با شمارهٔ ۲۰ از همین مجموعه به چاپ رسیده است،

←



وفاداری به اصل، برای خواننده فارسی زبان سودمند است. نیز آمدن نام جایهایی که دیگر اینک زرتشتی نشین نیست و همچنین تواتر نام کاتبان دستنویسها پرتوی، هر چند مبهم، بر این می‌افکند که کوشندگان پاسدار و نگاهبان گنجینه نیاکانی نوشتارهای کهن ایرانی چون بوده‌اند و چگونه می‌زیسته‌اند و چه می‌اندیشیده‌اند.

آغازنوشت

pad nām ī dādār ohrmazd

pad nām ī yazdān^۵, ohrmazd xwadāy ī dādār ī weh ī kirbaggar ī mēnōgān mahist; amahraspandān u abārīg yazadān mēnōgān u yazadān gētīgān u jadag nēk u farroxīh u pērōzīh u drustīh u bēšāzišnīh u āwāmīh u xwārīh u nēkīh ī har wehān!

šnāyīšn u azbāyīšn u ōz u nērōg u amāwandīh u pērōzgarīh ī dādār ohrmazd ī xwadāy ī kirbaggar ī mēnōgān u gētīgān mahist u abzōnīgtom u amahraspandān ī hu-xwadāyān ī hu-dāhagān u dēn ī weh ī māzdyasnān u

→

برصص ۵۹۹-۶۰۰ آمده است.

و همچنین:

دستنویس ف. ۶۳ (نیرنگ دین، ابزارهای آثرونان و ارتشتاران (...))، (۱۳۵۵)، چاپ عکسی، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۳۶، به کوشش دکتر ماهیارنوبی و دیگران، شیراز: مؤسسه آسیائی دانشگاه، صص ۱۶-۲۸.

در این نسخه، پس از نام خداوند، بر سطر دوّم به خط فارسی آمده است: «این کلام بر سر یزشن نوشته است؛ این را نقل کردم»؛ و نام برگردان حاضر از آغازنوشت دستور هوشنگ از آن برگرفته شده است. را در بازآرایی این قطعه، دابار نسخه KK نیز در اختیار داشته است. «پهلوی یسنا»، ص ۶، مقدمه. در آوانویسی تنها به ذکر برخی از تفاوت‌های سه نسخه دستنویس و متن ویراسته دابار بسنده و از آوردن جزئیات چشم‌پوشی شده است.

۵. در قیاس با تکرار این واژه در دو سطر بعد، پس از «اشامسپندان»، پیداست که آن را باید به پیروی از فارسی دری، «یزدان» و برابر با «هرمزد خدای» دانست. این واژه و دوسه واژه قبل و پس از آن در صفحه ۱۳ نیامده است.

ahlawān ī wehān ī abzārān ī abzōnīgān frawahr u hamāg yazadān mēnōgān, yazadān gētīgān ī ābādīh ī weh dādār ahlaw hēnd; u zadārīh u bēšēdārīh u tarwēnīdārīh u agārīh, absēhēnīdārīh ahreman ī druwand u dēwān u drōjān u jādūgān-iz u parīgān u sāsārān u kayagān u karapān u watarān u har wināhgārān!

u čiyōn ohrmazd ī xwadāy ī mēnōgān mahist u abzōnīgtom, pad bun-dahišn, pad dād^۱ u^۱ rawāg būd^۱ ī^۱ dām ī xwēš u abāz dāštan ī ebgat^۱ u petyārag az dām ī xwēš u a-paydāg kardan ahreman u dēwān u har drōjīh u watarīh u kardan ī ristāxēz u tan ī pasēn rāy, amahraspandān u hamāg yazad^۱ u dēn ī weh ī māzdyasnān az tan ī xwēš tāšīd u āfrīd u pad abēzagīh frāz brēhēnīd; ēwarīgīh u hastīh xwēš pad abēzag weh-den ī māzdyasnān rōšn paydāgēnīd; pad cāšīšn ō zartušt ī spītāmān guft u az zartušt ī spītāmān ōrōn ō pōryōtkēšān dastwarān u az pōryōtkēšān dastwarān, pad paywand ō dastwarān, āmā-z mardōmān mad ēstēd.

har kē az weh-dēn ī māzdyasnān u fradom-iz āgāhīh wēš, pad ān čē-š āgāhīh wēš, u-š ōy dānišn u āgāhīh ī har kadār-iz-ē kē pad yazadān dēn wurrōyīd^۱ rāy guft; paydāgēnīdan, nibištān-iz dastwarīhā; ōh-iz abar ān čīš kē dādārīh, pērōzgarīh ohrmazd u amahraspandān u tagīgīh u ōzōmandīh u sahiīgīh ī hāmōyēn yazadān u abēzag dēn ī weh ī māzdyasnām pad nāmčīšt az-iš paydāg; u ham-ō-čīm^{۱۰} rāy ī nibišt pad ham-uskārīšnīh^{۱۱} pērōzgar, man, dēn-bandag, hērbad hošang^{۱۲} siyāwaxš^{۱۲} šahryār^{۱۲} baxt-āfrīd^{۱۲} šahryār^{۱۲}*

۶. س ۱۱۳ / ل ۱ س ۱۱۳-۱۱۳ در ص ۱۳، س ۱۶ و ۱۷، ص ۳، س ۳ و نیز مستن ویراستهٔ دابار u ندارد؛ دستنویس ف ۲۳، ص ۱۸، س ۵: س ۱۱۳ / ل ۱۱۳ س ۱۱۳-۱۱۳.
۷. در ص ۱۳، س ۴، در بالای واژه به خط فارسی آمده است: «هیکد» و در زیر آن، واژه تکرار و به خط فارسی، در کنار آن نوشته شده است: «ایسی کد بکاف فارسی».
۸. س ۱۱۳؛ شاید dād (داد و قانون).

۹. س ۱۱۳ / س ۱۱۳-۱۱۳

۱۰. س ۱۱۳

۱۱. س ۱۱۳ / س ۱۱۳-۱۱۳
۱۲. در ص ۴ و دستنویس ف ۲۳، ص ۲۱، برابریهای فارسی این واژه‌ها، در زیر هر یک، نوشته شده است؛ ص ۱۵ پر نوشت ندارد.



ōy^{۱۳} az^{۱۲} pačēn^{۱۴} hērbad^{۱۲} mihr-ābān^{۱۵} spendyād^{۱۶} mihr-bān^{۱۵}, ōy^{۱۳} az^{۱۲} pačēn^{۱۴} hērbad^{۱۲} māh-panāh^{۱۷} āzādmard^{۱۸}-panāh^{۱۸} ī az^{۱۲} kāzrōn^{۱۹} rōstāg* čiyōn mard nēk abarmandīg^{۲۰} pad dēn u ruwān ābādmān^{۲۱}, u-š kāmāg frārōn u ō yazadān, wehān* rostahm^{۲۲} ī dād-ohrmazd^{۲۳} nōg-draxt^{۲۴} ī az^{۱۲} farrox^{۱۲} būm ī^{۲۵} spāhān^{۲۶} az^{۱۲} rōd-daši^{۲۷} rostāg, az warzanag^{۲۸} deh abestāg az pačēn-ē u zand az pačēn ī anōšag, franbay srōš-ayār^{۲۹} xwōš rāy nibišt ēstād* jādag anōšag-ruwān māh-ayār^{۳۰} ī farrox-zād^{۳۱} ī az ham bay-šāpuhr^{۳۲} awestān^{۳۳} az^{۱۲} kāzrōn^{۳۴} rōstāg^{۳۴}* anōšag ī man^{۳۵} māh-windād^{۳۵} ī

۱۳. (ب) ۴ در ص ۴ و دستویس ف، در زیر آن به خط فارسی نوشته شده است: او.
۱۴. ۱۳۴۹ ۴ پرنوشت: نسخه نوشته (در ص ۴ نوشته فارسی روشن نیست).
۱۵. ۱۳۴۶ ۴ پرنوشت: مهروان.
۱۶. ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ / ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ ۴ پرنوشت: سفندیاد.
۱۷. ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ در ص ۱۵، س ۴؛ در ف ۲۳، ص ۲۱، س ۶، پرنوشت: ماه‌پناه.
۱۸. ص ۴، س ۱۱ و ص ۱۵، سطرهای ۴-۵: ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ / ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ ۴ ف ۲۳، ص ۲۱، سطرهای ۶-۷: ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ ۴ پرنوشت در ص ۴ و ف: آزادمردپناه.
۱۹. و ۱۳۵۱ ۴ پرنوشت در ص ۴ و ف: کازرون نام شهر است (ف ۲۳ واژه «است» ندارد).
۲۰. ۱۳۵۲ ۴ پرنوشت: مهروان.
۲۱. ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ ۴ پرنوشت: مهروان، س ۴، ف ۲۳، ص ۲۱، س ۸، ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ ۴ پرنوشت: بسنجید با واژه ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ ۴ پرنوشت: مهروان در پایان نوشتن یادگار زیریران، در هستن‌های پهلوی، دستور جاماسپ‌چی منوچهرچی جاماسپ‌آسانا (گردآورنده)، جلد اول و دوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۶، س ۱۶.
۲۲. ۱۳۵۸ ۴ پرنوشت: رستم.
۲۳. ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ ۴ پرنوشت: داد اورمزد.
۲۴. ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ ۴ پرنوشت: نودرخت؛ به نظر می‌رسد لقبی است که در فارسی کاربرد آن عادی است. دایار آن را برابر «نودر» فارسی و وست چیزی نزدیک به «نونهال» گرفته است.
۲۵. ۱۳۶۳ ۴ پرنوشت: زمین.
۲۶. ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ ۴ پرنوشت: اصفهان.
۲۷. ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ ۴ پرنوشت: رود دشت.
۲۸. ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ ۴ پرنوشت ندارد و آن را varjuk خوانده‌اند؛ احتمالاً باید آبادی «ورزنه»، در چهل کیلومتری اصفهان، در نزدیکی زاینده‌رود باشد.
۲۹. ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ ۴ پرنوشت: سروشیار.
۳۰. ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ ۴ پرنوشت در ص ۵، س ۱: ماهیار (کمرنگ و تقریباً ناخواناست).
۳۱. ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ ۴ پرنوشت در ص ۵، س ۲: فرخزاد.
۳۲. ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ ۴ پرنوشت ندارد.
۳۳. ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ ۴ پرنوشت در ص ۵، س ۲ و ف ۲۳، ص ۲۲، س ۴۶، ص ۱۵، س ۱۲: ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ ۴ پرنوشت در ص ۵:



wehān ī yazadān xwēšān^{۴۷} dīd^{۴۷} u xwānd u kār az-iš kardan; u hastīh ī yazadān u dēn u ruwān u frasāwandīh ī xīr ī gētīg u a-frasāwandīh ī xīr ī mēnōg u āmār ī se-šabag, widarg ī činwad-puhl^{۴۸} u ristāxēz u tan pasēn; u wiyābānīh u har bazagīh az ahreman u dēwān u nēstīh ī ahreman u dēwān; pad daxšag u ayād dāštan ī rōz ī frajām u xwārih u āsānīh u nēkīh pad wahišt rāy, čand hu-wizārihātar^{۴۹} dānist, nibišt.

pad andarz, ō tō kē-t ēn daftar^{۵۰} xwēš, gōwēm; u-m ohrmazd u amahraspandān u mihr u srōš u rašn yazad ī kirbaggār u dēn ī weh māzdyasnān u har mēnōg ī weh abar ruwān^{۵۱} āgāh kard hē, kū ēn abestāg u zand jūd ō ōy kē pad xwēškārīh u dēn-drustīh u dēn-warzīdārīh pasandišnīg^{۵۲} u āšnāg, enyā ō kas ma dah; čē mard kē pad xīr ī yazadān awestwār, gōš^{۵۳} wišādan^{۵۳}! pad abestāg paydāg kū «ma ōy ān ī a-frānāftār ahlomō» mānsar čāšādē^{۵۴}, ī a-rawāg dahišn dēn ī māzdyasnān u ma ō gurg disān^{۵۵} dahē»-kū dandān ī gurg

۴۷. سوسیس ۱۱۱ ص ۱۱۱، چنین در ص ۶، س ۷ و نیز ویرایش دابار؛ ص ۱۶، س ۱۴ و ف ۲۳، ص ۲۵، س ۲: سوسیس ۱۱۱ ص ۱۱۱، پرنوشت در ص ۱۶، س ۱۴: خوش خواست تن یعنی از تن خویش اراده (؟).

۴۸. سوسیس ۱۱۱ ص ۱۱۱، پرنوشت در ص ۱۶، س ۱۷: چینود پول.

۴۹. سوسیس ۱۱۱ ص ۱۱۱ (هر سه چنین)، دابار: سوسیس ۱۱۱ ص ۱۱۱.

۵۰. سوسیس ۱۱۱ ص ۱۱۱.

۵۱. سوسیس ۱۱۱، این املا برای سوسیس (روان) در دستنویس م. او ۲۹ نیز می آید: دستنویس م. او ۲۹ (داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن های دیگر)، (۱۳۵۰)، چاپ عکسی، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۲۶، به کوشش دکتر ماهیارنژادی و دیگران، شیراز: مؤسسه آسیائی دانشگاه، ص ۷۶، سطرهای ۴ و ۱۳ و نیز ص ۱۱۴، سطر ۱۷ و ص ۱۱۵، س ۸.

۵۲. سوسیس ۱۱۱ ص ۱۱۱.

۵۳. سوسیس ۱۱۱ ص ۱۱۱، دابار آن را چنین تصحیح کرده است: سوسیس ۱۱۱ ص ۱۱۱ (ص ۱۱۷)، یادداشت شماره ۲).

۵۴. ص ۱۷، س ۹: سوسیس ۱۱۱ ص ۱۱۱ (در ویرایش دابار ر جدا نوشته شده است)؛ ص ۱۷، س ۱۴ و ف ۲۳، ص ۲۷، س ۴: سوسیس ۱۱۱ (čāšādē / čāšādē).

۵۵. سوسیس ۱۱۱ ص ۱۱۱، جمع سوسیس (dis) برگردان dis اوستایی؛ از ریشه dis به معنای «گازگرفتن و دندان گرفتن» است؛-



rōyānē! kū ka ō mard ī pad xīr ī yazadān nē awestwār, mānsar čāšēd, ēdōn bawēd čiyōn ka-t ō gurg dandān rōyēnīd^{۵۶} hē^{۵۶}! u ka pad ān ēwēnag abēr pahrēzišn, pad-iš^{۵۷} kard^{۵۷} bawēd, xīr ī yazadān u dēn, ruwān, andar ayāstan, kār dārišn^{۵۸}; kū tā wizand ō tan u rēš wiyākēn^{۵۹} ō ruwān nē be rasēd^{۶۰}; ō tan rāmišn u āsānīh ō frazandān u paywandān; u nām, burzišnīh u farroxīh; u ō ruwān xusrawīh u xwārīh u ahlawīh rasād!

پایان نوشت

yašt, zand tamām^{۶۱} būd andar frāxi u pērōzgarī, andar rōz ī wād ī hu-dāhag, māh amurdād pērōzgar, sāl ī hašt-sad šast čahār pas az yazdgird šāhān-šāh; man dēn-bandag, hōšhang siyāwaxš šahryār^{۶۲} ī baxt-āfarīd šahryār ī wahrām ī xusraw-šāh^{۶۳} anōšag-ruwān, nibišt, u frāz dāšt(?)^{۶۴} xwēši xwēš rāy u frazandān xwēš rāy. har kē xwānād ayāb āmōzād ayāb pačēn aziš kunād, jādagiḥ ī man, nibištār, pad patet^{۶۵} bawēd, tā-šān awiš afrīn-kardārtar bēm; nē ahlawdād kē-š nām ī man aziš awestarēd! ka-š awestarēd, u-š hamēmāl hēm pad dādwarei dādār ī ohrmazd!

بداند هر که او هشیار باشد ز بهر مینوان در کار باشد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز باستان‌شناسی و باستان‌پژوهی

۵۶. گم ۳۳۳، ۳۳۴
۵۷. ر ۱۱ و س ۱؛ یا شاید: ر ۱۱، ۱۲ و ۱۳ باشد؛ یا paydāg دایار و س ۱ را «شک» خوانده است.
۵۸. ص ۱۸، س ۴ و ف ۲۳، ص ۲۸، س ۲ می‌افزاید: و س ۱۱۱ و ۱۱۲ / ۱ (rasēd).
۵۹. ر ۱۱، ۱۲؛ احتمالاً با واژه «باک» به معنای «ترس و رنج» باید مربوط باشد، مانند: «باکش نیست»، یعنی «نگرانی ندارد، لازم نیست نگرانش باشی»؛ دری زرتشتی: wiyāki (= باک).
۶۰. ص ۱۸، س ۵ و ف ۲۳، ص ۲۸، س ۴ ندارد.
۶۱. س ۱۱۱؛ احتمالاً باید آن را «تمام» فارسی دری گرفت و نه هزوارش برای واژه پهلوی bowandag.
۶۲. ر ۱۱، ۱۲
۶۳. س ۱۱۱ و س ۱۱۲
۶۴. شاید با و س ۱۱۱ (dāstan) مربوط و مثلاً مصدر مَرخَم آن باشد:
۶۵. ر ۱۱، ۱۲ به معنای «توبه کردن» و خواندن دعای توبه است.



ترجمه آغازنوشت

به نام دادار هر مزد

به نام یزدان، هر مزد خدای دادار بهی کرفه گر <و نیکوکردار> که <در> مینوان
مهرتین <است و به نام> امشاسپندان و دیگر ایزدان مینو و ایزدان گیتی^{۶۶}؛ و مروای نیک
و فرّخی و پیروزی و درستی <تن> و رنج‌زدایی و آسودگی و خیر^{۶۷} و نیکی هر <تن
از> نیکان <باد>!

نیایش و ستایش و چیرگی و نیرو و پرتوانی و پیروزگری دادار هر مزد خدای کرفه گر
<باد که در> مینوان و گیتیان مهرتین و افزونگرتین <است> و امشاسپندان که
شهریاران نیک و آفریدگان نیک <اند> و <کامه> دین بهی مزدیسان و فروهر اشوان
نیک و توانمند و افزونگر و همه ایزدان مینو <و> ایزدان گیتی <باد که> آبادی <و
فرخندگی آفرینش> نیک دادار اشویند؛ و زرداری <و شکست> و دردمندی و
نگونساری و بی‌توانی <و> نابودی اهریمن دروند و دیوان و دروجان^{۶۸} و جادوان نیز و
پریان و ساستاران^{۶۹} و گویان^{۶۹} و گزبان^{۶۹} و بتران و هر <یک از> گناهکاران <باد>!
پس^{۷۰} چون هر مزد خدای که <در> مینوان مهرتین و افزونگرتین <است>، در
بند هیش (= آغاز و اصل آفرینش) برای آفریدن و روا بودن^{۷۱} <و رواج و رونق یافتن>

۶۶. ایزدان گیتی، برخلاف ایزدان مینو، در گیتی و به صورت مادی حضور دارند، مانند آتش و خورشید و باد؛ برای این مورد و دیگر اصطلاحات خاص، ← مهرداد بهار، (۱۳۶۲)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: توس، فهرست نامها و موضوعها.

واژه‌های درون نشانه < > در ترجمه بر متن افزوده شده است.

۶۷. احتمال دارد که *xwārīh*, *xwār* پهلوی با «خیر» انطباق یافته باشد؛ ← شایست ناشایست (متنی با زبان پارسی میانه)، (۱۳۶۹)، آوانویسی و ترجمه کتابیون مزداهپور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، صص ۲۶۱-۲۶۲.

۶۸. «دروج» دیو و ماده دیو و بدی دیوی و اهریمنی است.

۶۹. «ساستاران» و «گویان» و «گزبان» معاندان و فرمانروایان معاند و متخاصم با دین زرتشتی‌اند: «ساستار» به معنای «جبار و ستمگر» است و گویان و کرهان چشم و گوش بردیدن و شنیدن حقیقت بسته می‌دارند.

۷۰. واژه «پس» در ترجمه (u / ud) / الفک) آورده شده است.

۷۱. اصطلاح «روا بودن» یا «رواج یافتن آفرینش» به عقاید و اساطیری برمی‌گردد که بنا بر آن، هر مزد بنا

آفرینش خویش و بازداشتن دشمن اهریمنی و پتیاره (= هماورد اهریمنی) از آفرینش خویش و «ناپدید و» نابود کردن اهریمن و دیوان و هر «گونه» دروجی و بتری، و «برپا» کردن رستاخیز و تن‌پسین؛ امشاسپندان و همه ایزدان^{۷۲} و دین بهی مزدیسنان را از تن خویش خلق کرد و آفرید و به او یزگی^{۷۳} «و پاکی» فراز ساخت «و» بیگمانی «و» ایقان «و» هستی خویش را در او یژه^{۷۳} بهدین مزدیسنان به روشنی پدیدار کرد «و» به چاشته «و» آموزش دینی «و» به زرتشت اسپتمان گفت «و» از زرتشت اسپتمان به این سوی، به دستوران پوریوتکیشان «و» نخستین دین آورندگان «و» از دستوران پوریوتکیشان، به پیوند «و» فرزند «و» به دستوران «و» موبدان رسید «و» از «و» مانیز «و» به آموزش و گفتار به «و» مردمان آمده است.

هر که را از دین بهی مزدیسنان و نیز «علم» نخستین «و» کهن آن^{۷۴} «و» آگاهی بیش «باشد»، پس^{۷۰} او را آن دانش و آگاهی را که هر کسی که به دین یزدان گروید «و» باور نیکو داشت، آن «و» را گفت؛ آشکار کردن «و» نیز نوشتن «آن»، دستوری^{۷۵} «و» تکلیف است «و» همانا نیز بر آن چیز «و» امر «و» که آفریدگاری «و» پیروزگری هر مزد و سطوت و توانمندی و ارجمندی همه ایزدان و او یژه دین بهی مزدیسنان، بنامبردگی از آن پیدا «و» آشکار «است». پس^{۷۰} برای همین دلیل «بود» که نوشتم با همسگالی «و» الهام یزدان «و» پیروزگر، من، بنده دین، هیربد هوشنگ سیاوخش شهریار بخت آفرید شهریار «و» از دستنویس آن که «و» او از دستنویس هیربد مهرآبان اسفندیار مهرآبان «و» او «نیز» از دستنویس هیربد ماه پناه آزاد مرد پناه که از روستای (= ناحیه) کازرون * چونان

→ آفریدن جهان و موجودات نیک به مقابله با اهریمن و ستیزه‌گری او برمی‌خیزد و با این ابزار او را بی‌توان می‌کند و از کار می‌اندازد؛ ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص. ۶.

۷۲. شاید: داد و قانون.

۷۳. «او یژه» به معنای «پاک و ناب و خالص» در فارسی زرتشتی بکار می‌رود.

۷۴. شاید:

۷۵. «دستوری» شاید به معنای «اجازه داشتن» به کار رفته باشد: .



که مرد نیک را باز مانده <و میراث> برای دین و روان، آبادمان <و با سودمندی پاینده است> و او را کامه <و آرزو> نیکو و به سوی ایزدان نیک <بود> * رستم <پسر> دادهر مزد نو درخت که از قرخ بوم سپاهان، از روستای روددشت، از ده ورزنه <بود>، اوستا را از دستنویسی^{۷۶} و زند را از دستنویس^{۷۶} انوشه <روان>^{۷۷}، فرنبغ سروشبار برای خویش نوشته بود * به جهت انوشه روان ماهیار قرخزاد که از همان استان بیسابور، از روستای کازرون * <از دستنویسی که نام> انوشه <روان>^{۷۷}: من، ماه و نداد نرماهان بهرام مهرآبان^{۳۵} <برخود داشت> از همان دستنویس * دستنویسی از خواهش <و به سفارش> پیروزگر، ابونصر مردشاد شاهپور که از قرخ بوم شیراز <بود>؛ برای افزایش کلام دین (= نوشته‌های دینی) و روایی <و رونق> و باور استوار دین بهی مزدیسنان و پرتوانی و پیروزگری هر مزد و امشاسپندان و دیگر ایزدان مینو و گیتی، و فروهر اشوان <و> خواندن^{۷۸} <نیایش برای خواستن> آیفت <و مراد> بردرستی تن و دیرزیستن جان <و> قرخی و نام و فرزند و پیوند <و خویشان> و ارجمندی و نیکی <و نعمت در> گیتی و اشویی <و بهستی بودن> روان خویش و یاوری هر <تن از> نیکان <و> ارزانیان؛ برای آگاهی و دانش هر کسی از سطوت <و> چیرگی و پیروزگری هر مزد و امشاسپندان و دیگر ایزدان <و> آویژه بهدین مزدیسنان؛ اوستا و زند یشت^{۷۹} را، چونان که در <کتاب> اوستا مایه‌ور و شگفت و ارجمند <هست> و از آن بسا چیز برشگفتی <و> ارجمندی و سطوت و پیروزگری و چیرگی و نیرو و پرتوانی هر مزد و امشاسپندان و دین و روان پیدا <و آشکار است>، با تفصیل، هات هات^{۸۰} و کرده کرده^{۸۰}، به

۷۶. احتمال دارد متن در اینجا شکسته یا مخدوش باشد.

۷۷. واژه افزوده «روان» شاید زائد باشد(؟) ۷۸. شاید: ... خواستن آیفت و نیاز و مراد ...

۷۹. واژه «یشت» در اینجا و نیز در مواردی دیگر، مانند «یشت کردن» به معنای خواندن «یستا» و «یزشن کردن» به کار رفته است و بر پشت جلد پهلوی یستا، چاپ انتقادی دابار (- یادداشت شماره ۳)

نیز عنوان «زند یشت و ویسپرد»، به خط پهلوی، به چشم می‌خورد.

۸۰. س-ص ۱۱، و (لصو) ۴ «هات» یا «ها» هر یک از هفتاد و دو بخش یستا است و «کرده» که بیشتر کاربرد آن در

«یشتها» معمول است، به معنای «فصل» است.

اوستا، چنان که خوبتر <و درست‌تر> و بهتر می‌شاید، نوشتنم و نیز بر این <تیت بودم> که هر <تن از> نیکان را که خویشان <و متعلقان> ایزدان <اند، آن را> دیدن و خواندن و کار از روی آن کردن <میتسر باشد> و <در آن،> هستی ایزدان و دین و روان و فرسایندگی چیز <و خواسته> گیتی و نافرساندگی چیز <و نیکیهای> مینو <و بهشت>، و آمار <و شمار> سه‌شبه <و> گذر <روان از> پل چینود و <بودن> رستاخیز و تن‌پسین^{۸۱}؛ و <پدید آمدن> گمراهی و هر <گونه> بزهکاری <و گناه> از اهریمن و دیوان و نیستی <فرجامین> اهریمن و دیوان؛ <و> به خاطر و یادداشتن روز فرجام و شادمانی و آسانی <و خوشی> و نیکویی بهشت را؛ چندان که با <شرح و> گزارش بهتر توانستم، نوشتنم.

به اندرز <و وصیت>، به تو که این دفتر از آن تو است، می‌گویم و هر مزد و امشاسپندان و مهر و سروش و رشن ایزد کرفته‌گر و دین‌بهی مزدیسنان و هر مینوی نیک را بر روان تو آگاه <و گواه> کردمت که این اوستا و زند را جز به آن کس که به خویشکاری <و تکلیف> و درستی دین و ورزیدن کارهای دینی، پسندیده <و شناخته> و آشنا <و مشهور باشد>، دیگر به کسی مده؛ چه، <آن> مرد را که بر چیز <و امر> ایزدان استوار <باشد> باید <بر این> گوش‌گشادن <و این را شنودن>! در اوستا پیدا <است> که «مبادا آن آشموغِ درستی‌ناپذیر را کلام دین بیاموزدی <که مایه> <ناروایی دادن> <و بی‌رواجی> دین مزدیسنان <است> <و مبادا به گرگ دندان دهی»^{۸۲} --- که دندان‌گرگ را برویانی! ازیرا که چون به مردی که به چیز <و امر>

۸۱. برای آمار سه‌شبه و گذر روان در گذشتگان از پل چینود یا صراط و رستاخیز و تن‌پسین؛ - کتاب پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲۸۸-۲۹۱ و صص ۲۲۹-۲۴۹.

۸۲. «آشموغ» به معنای «بدعت‌گذار در دین» است و تشبیه آشموغ به گرگ در جایهای دیگر، از آن جمله در نیرنگستان نیز می‌آید:



ایزدان ناستوار > و بی ایمان باشد>، کلام مقدّس را بیاموزید، ایدون باشد چونان که گرگ را دندان رویانده باشی! پس ۷۰ چون بدان آیین > و حدّ>، سخت > نهی و > پرهیز بر آن کرده شده است، چیز > و امر< ایزدان و دین > و > روان را باید به یاد سپرد > و گرامی شمرد و > به کار داشت > و عمل کرد< که تاگزند به تن و ریش > و آسیب > پُرباک > و درد< به روان به نرسد > و > باشد که به تن رامش، و آسانی به فرزندان و پیوندان > و خویشان>، و نام را ارجمندی و فرّخی؛ و به روان نیکنامی و شادمانی و اشویی رسد!

ترجمه پایان نوشت

یشت > و > زند > آن > تمام شد > و به پایان رسید< اندر فراخی > و فراخ دستی > و پیروزگری، اندر روزِ بادِ نیک آفریده، ماهِ امردادِ پیروزگر، سالِ هشتصد و شصت و چهار پس از یزدگرد شاهنشاه؛ من، بندهٔ دین، هوشنگِ سیاوخشِ شهریارِ بخت آفرید شهریارِ بهرامِ خسرو شاهِ انوشیروان، نوشتم؛ پس ۷۰ برای فراز داشتن > و > تملک خویش و برای فرزندان خویش. باشد که هر که > آن را > بخواند یا آموزد یا رونویسی از آن کند، از سوی من، نویسنده، پنت > و توبه > کند تا بر ایشان آفرین کننده تر باشم؛ نه اشوداد > و بخشوده و حلال است > بر آن که نام مرا از آن بسترد > و بزداید! > اگر آن را بسترد > و بزداید>، او را همیمال > و متخاصم و شاکِ > ام به داوری دادار هر مزد! بداند هر که او هشیار باشد ز بهر مینوان در کار باشد



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی